بسم الله الرحمن الرحیم سخنرانی شماره 3 سوره بقره

الحمد لله رب العالمین و صلی الله سیدنا و نبینا و حبیب الهنا ابی القاسم محمد صلی الله علیه و آله و علی اله الطاهرین سیما بقیه الله الاعظم مولانا الحجه بن الحسن (عج) و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین الی قیام یوم الدین0(وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادي عَنِّي فَإِنِّي قَريبٌ أُجيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْيَسْتَجيبُوا لي‏ وَ لْيُؤْمِنُوا بي‏ لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُون‏)[[1]](#footnote-1)

شب 23 ماه مبارک رمضان برای استفاده ی روایت معصومین علیهم السلام از دو شب گذشته که شب نوزدهم و شب بیست و یکم بود از لحاظ شب قدر بودن احتمال بیشتری دارد به همین جهت افضل از اون دو شب حساب شده است که شب جهنی هم معروف همین شب یعنی اون مرد که آمد خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت من بیابان نشینم بایده نشینم و نمی توانم شبهای متعدد بیایم مدینه برای مدینه که درک شب قدر کنم یک شب می توانم به شهر بیایم حالا یک شبی را برام معین بفرمایید که اون شب بیام فرمودند شب بیست و سوم بیا لذا از این روایت می خواهند استفاده کنندکه شب بیست و سوم احتمال بیشتری دارد برای شب قدر بودن و لذا پیغمبر اکرم(ص) در میان تمام این شبها شب بیست و سوم را فرمودند به او که بیا و دیگر خودشان هم دهه آخر رمضان که می شد دستور می دادند بستر برایش مهیا نشود یعنی دیگر در این ده شب بیشتر قیام به عبادت می فرمودند معتکف بودند در مسجد و تمام این شب ها را در حال عبادت بودند و بستگانشان را هم نمی گذاشتند که بخوابند حتی بعضی هاشان که خوابشان می برد بر او آب به صورتشان می زدند که اینها خواب از سرشان برود صدیقه ی کبری (س) مراقب بودند که اهل خانه شب بیست و سوم را نخوابند و کم به اونها غذا می دادند روز دستور خواب می دادند که روز بخوابند و غذا هم شب کم بخورند که آمادگی بیشتری برای بیداری امشب را داشته باشند و امام صادق(ع) یک سال در ماه مبارک رمضان سخت مریض بودند بستری بودند تا شب بیست و سوم که رسید دستور دادند به هر نحوی مرا حرکت دهید به مسجد ببرید که شب بیست و سوم در مسجد بگذرانم اینها همه شواهد و قرائنی است که می شود استنباط کرد بر اینکه شب بیست و سوم احتمال بیشتری می رود برای شب قدر بودن و لذا مقتضی است که تمام لحظات و دقایق این شب مورد استفاده و بهره برداری واقع شود حالا این آیه که تلاوت شد سوره مبارکه بقره است این آیه و در خلال آیات مربوط به ماه مبارک رمضان این آیه واقع شده است که دعوت به دعا می کند خداوند بندگانش را و تناسب هم دارد با آیات ماه مبارک رمضان که نشان می دهد ماه رمضان ماه دعاست و ماه استغفار است و این آیه دعوت به دعا هم در خلال آیات مربوط به ماه رمضان آمده : (وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادي عَنِّي فَإِنِّي قَريبٌ)[[2]](#footnote-2) خطاب به پیغمبر اکرم (ص) که وقتی بندگان من از تو می پرسند راجع به من فَإِنِّي قَريبٌ من نزدیکم به بندگانم (أُجيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ) اجابت می کنم دعای دعاکننده را وقتی بخواند مرا من دعای او را اجابت می کنم (فَلْيَسْتَجيبُوا لي‏)پس مقتضی است که بندگانم این دعوت مرا اجابت کنند من ازشان می خواهم که بیایید در خانه ی من با من صحبت کنید از من بخواهید مقتضی است که بندگانم دعوت مرا اجابت کنند (وَ لْيُؤْمِنُوا بي)‏ و باور کنند که من قریبم مجیبم باورشان بشود که من نزدیکم به آنها اجابت کننده ام مرا به این صفت بشناسند (وَ لْيُؤْمِنُوا بي)‏ ایمان به این صفت من بیاورند باورشان بشود که هم قریب و هم مجیب هستم (لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُون) تا این که به رشد و اصلاح و سعادت و کمال خودشان برسند، این ترجمه این آیه است حالا در این آیه مبارکه ما شواهدی داریم به لطف و عنایت پروردگار نسبت به بندگانش که ضمیر متکلم وحده آمده است در اینجا (من ) همه اش راجع به این فرموده است خود اینکه من گفته نسبت به بندگانش کاشف از عنایت خداست که خود را در اختیار بندگان می گذارد و آن هم مکرر آمده به فرموده ی یکی از آقایان مفسرین که تحقیق می کند می فرماید که در تمام آیات قرآن تنها آیه ای است که متعدد هفت مرتبه کلمه (من) تکرار شده در این آیه که انسانی را که مثلا کسی را خوب به خودش اعتمادی را جلب کند و بگوید در اختیارت هستم همه اش بگوید من ، من به شما چنین گفتم من به شما این جور دوستم من این قدر به شما توجه دارم من عنایت به شما دارم این را هی تکرار می کند که من در اختیار شما هستم در این آیه هم هفت مرتبه ضمیر متکلم وحده تکرار شده (وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادي) عبادی بندگان من عَنِّي از من سوآل کند (فَإِنِّي قَريبٌ) من نزدیکم أُجيبُ من اجابت می کنم (دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ) وقتی که مرا بخواند باز من فَلْيَسْتَجيبُوا لي‏ پس دعوت من را اجابت کند وَ لْيُؤْمِنُوا بي‏ ایمان بیاورند به من که مجیبم لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُون‏ هفت مرتبه این (من ) تکرار شده که خیلی کمال عنایت را به بندگان می رساند و دیگر این که در این آیه هفت مرتبه شاهد بر عنایت داریم بله یکی این که ضمیر متکلم وحده آوردن خودش عنایت می رساند و دیگر این که تعبیر به عبادی شده از بندگان نفرموده که اذا سألک الناس وقتی راجع به من از تو سوآل کردند مردم تعبیر نکرده فرموده إِذا سَأَلَكَ عِبادي بندگان من یعنی خلاصه مربوط ره من هستند انتساب به من دارند پدری می گوید پسر من اگر آمد پیش شما مثلا یعنی بدان که این به من خیلی نزدیک است به من بندگان من وقتی از تو سوآل کنند بعد وقتی که جواب داده شود خود پیغمبر را هم از وساطت حذف می کند نمی فرماید و اذا سألک عبادی عنی فقل انی قریب حتی (قل) هم ندارد که وقتی بندگان من راجع به من از تو سوآل می کنند تو بگو به آنها ندارد تو بگو به آنها ندارد خداوند خودش در مقام جواب بر می آید مثل اینکه الآن بنده ها حاضرند و با خود بنده ها صحبت می کند خودش جواب می دهد(فَإِنِّي قَريبٌ) من نزدیکم فقل انی قریب هم نیست تو بگو به آنها ندارد خودش با بنده ها طرف می شود (فَإِنِّي قَريبٌ) من نزدیکم سوم این که کلمه انّی آمده است تأکید می کند تأکید به طور مسلم و حتم بدانید حساب احتمال و شاید هم نیست من نزدیک به شما هستم با شما فاصله ای ندارم دور نیستم از شما (فَإِنِّي قَريبٌ) خود این قریب هم که به اصطلاح اهل ادب صفت است صفت آمده است فعل نیامده خود صفت دلالت بر دوام می کند یعنی همیشه نزدیک شما هستم و دیگر این که (اجیب) در اجابت هم صیغه ی مضارع به اصطلاح آمده صیغه ی مضارع هم دال بر استمرار است یعنی علی الدوام کار من این است علی الدوام اجیب خلاصه در اختیار شما هستم اجابت می کنم دعوت شما را (أُجيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ) وقتی که مرا بخواند فَلْيَسْتَجيبُوا لي پس مرا حالا وقتی انسان معتقد باشدکه خدایی که لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْض‏ - لِلَّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْض یک چنین خدایی که تمام ثروتهای عالم بدست اوست و می گوید من نزدیک شما هستم و حرف شما را هم می شنوم خودش هم دعوت کرده به حکم عقل باید این بندهی بینوا در خانه اش برود دعوت او را اجابت کند دیگه دعوت چه کسی را انسان اجابت کندکه از خدا سزاوارتر باشد خدایی که خالق هست رازق هست ‏ لِلَّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْض رحیم هست کریم هست آنچه که انسان شرایط قائل است برای این که از کسی چیزی بخواهد در خدا هست دیگه آخه آدم می خواهد اگه از کسی چیزی بخواهد باید او ثروتمند باشد و دیگر عالم باشد به حاجت من و قادر هم باشد به قضاء حاجت من و شنوا هم باشد حرف مرا و کریم هم باشد و بزرگوار هم باشد مهربان هم باشد تمام این صفات در خدا جمع است دیگه یعنی خدایی که عالم هست به حاجت بنده اش قادر هست به این که برآورد حاجت بنده اش را سمیع هست می شنود بصیر هست بیناست نسبت به حاجتش رحیم هست مهربان هم هست کریم هم هست بزرگوار هم هست خب با تمام این صفات به حکم عقل مقتضی است که انسان در خانه اش برود اجابت کند دعوت او را که قریب مجیب است دیگر این که این نکته ای است که اصلا کسی که حال دعا پیدا کرد یعنی رابطه اش با خدا بر قرار شد به حاجتش رسید یعنی اشرف حوائج انسان این نیست که به آن خواسته ی خودش برسد آخه ما خیال می کنیم که دعا وقتی مستجاب می شود که به اونی که می خواهیم رسیده باشیم حالا فرض بفرمایید کسی مریض از خدا می خواهد به من صحت بدن بده این دعا می کند وقتی حال دعا پیدا کرد همین که رابطه اش با خدا بر قرار شد به حاجتش رسیده بهتر از صحت بدن از خدا گرفته همان رابطه اش با خدا است حالا ولو این که به صحت بدن نرسد اونی که خواسته بود بهش ندهند اما از اون بهتر بهش داده اند رابطه اش را با خودش ربط انسان با خدا عالی ترین کمال انسان است صحت بدن کمال است خانه داشتن کمال فرزند داشتن کمال رونق کسب و کار کمال همه ی اینها کمال اما از این کمال بالاتر نداریم که ربط با خدا انس با خدا دوستیبا خدا این دیگه اعلای حوائج انسان و اشرف کمالات انسانی است و لذا وقتیکه گاهی که مریض نیست خیلی با خدا کار ندارد فقیر نیست با خدا کار ندارد اما خدا بخواهد شرفی به انسان بدهد آدم را مریضش می کند دائی پیدا می شود که رابطه اش با خدا برقرار کند آن مرض مقدمه می شود که انسان به حاجتش برسد حاجتش چیه؟ همان رابطه با خدا و لذا انسانی که رابطه با خدا حال دعا پیدا کرد خود این حال دعا حاجت او است به حاجت رسیده است و خودش را سبک نشمارد خیال نکندکه من دعا کردم به حاجت نرسیدم اگه اینجوری بگه معلوم می شود که به ارزش کمال پی نبرده به نطر او خیال کرده صحت بدن فقط کمال است خانه خواسته بودم خانه فقط کمال است غافل از این که نه از همه ی این کمالات عالی تر رابطه انسان با خدا است همین که راهش دادند بیا به درگاه ما همین که راهش داده اند این عالی ترین شرف است و لذا هر دعا کننده ای که حال دعا پیدا کرد به حاجتش رسیده حتما حاجت همان است منتهی اگر ارزش برایش قائل بشود در روایت امام صادق علیه السلام به راوی که اسمش میسّر هست می فرماید : (يَا مُيَسِّرُ ادْعُ اللَّهَ وَ لَا تَقُلْ‏ إِنَ‏ الْأَمْرَ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ)[[3]](#footnote-3) یک اشکالی است که غالبا در ذهنها هم میاد و می پرسند هم احیانا و اینکه عرض کنم جواب اون اشکال می شود به حسب روایت می فرماید که همیشه از خدا بخواه دعا کن همیشه چیز بخواه از خدا هیچ وقت نگو که دیگه فلان مطلب تقدیر شده و گذشته دیگه مقدر شده است هر چه که باید مقدر شده است تمام شده مطلب ‏( إِنَ‏ الْأَمْرَ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ)[[4]](#footnote-4)گاهی می گویند فلان مطلبی را که ما می خواهیم از خدا دعا کنیم اگر مقدر شده است که به من بدهند خب می دهند دیگه اگر مقدر شده بدهند خب می دهند حالا دعا نقض خواستن نقض خب می دهند دیگه مقدر شده بدهند دیگه دعا کردن نقض و اگر مقدر شد ندهد خب نمی دهند دیگه دعا نقض مقدر شده که ندهند دعا نقض مقدر شده بدهند دعا نقض یا به بیان دیگر به این که فلان مطلب اگر اعطائش دارای حکمت است و دارای مصلحت است خدای حکیم اعطاء خواهد کرد چون اعطائش دارای حکمت و مصلحت است دعا نقض برای فلان مطلب را اعطائش حکمت دارد حکمت مقتضی است که به من بدهند خدای حکیم هم کاری که دارای حکمت است انجام می دهند دعا برای چی دعا نقض است اگر چنانچه نه حکمت در منع است ندادن دارای حکمت است خب نمی دهند خدای حکیم خلاف حکمت کار نمی کند اگر حکمت در منع است خب نمی دهند دعا نقض فلان چیز مقدر شده ندهد نمی دهد دعا نقض فلان چیر اعطائش دارای حکمت است خب شخص حکیم می دهد دعا نقض اگر منعش دارای حکمت است خب شخص حکیم که نمی دهد چون منعش دارای حکمت است دعا نقض این اشکالی است که غالبا در ذهنها می آید که دعا برای چی پس دعا برای چی مقدرات هست دیگه تمام شده تقدیر شده جواب را همین روایت می دهد که : (يَا مُيَسِّرُ ادْعُ اللَّهَ) همیشه حال دعا داشته باش ( وَ لَا تَقُلْ‏ إِنَ‏ الْأَمْرَ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ)[[5]](#footnote-5) هیچ وقت نگو مطلب تمام شده دیگه فراقت حاصل شده آنچه که باید بدهند به بنده یا ندهندبه بنده تقدیر شد و تمام شد (إِنَ‏ الْأَمْرَ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ) اینجور نیست ( إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلَةً لَا تُنَالُ إِلَّا بِمَسْأَلَةٍ)[[6]](#footnote-6) اینجور می گوییم، می گوییم که اگر ممکنه فلان مطلب حکمتش در این است که اگر متعلق سوآل واقع شد دارای حکمت بشود یعنی تا متعلق سوآل واقع نشده است تا مورد خواستن از خدا واقع نشده است دارای حکمت نیست که بدهند اما همین که مورد سوآل و خواست واقع شد دارای حکمت می شود همین که مورد سوآل و خواستن واقع شد دارای حکمت می شود شخص حکیم می دهد یعنی اعطاء مسبوق به سوآل دارای حکمت است اعطاء مسبوق به سوآل دارای حکمت است تا مورد سوآل واقع نشود دارای حکمت و مصلحت واقع نمی شود به بیان دیگر بگوییم که مقدر جوری شده گاهی از اوقات حوائج خدا مقدر این جوری کرده که اگر چنانچه شما بخواهید بدهم این جور تقدیر شده که اگر بنده بخواهد بدهم اگر نخواهد ندهم تقدیر این جور شده که اصلا خود دعا هم افتاده در سلسله ی مقدرات خود دعا هم در سلسله ی مقدرات واقع شده ممکنه شما بفرمایید خب اگر این شد اگر دعای من تقدیر شده خب خود به خود دعا می شود نه دعای اختیاری مقدر این جوری شده که اگر بنده با حال اختیار از من بخواهد بدهم و اگر نخواهد ندهم فرض کنید یک سلطانی یا یک شخصیت عالی مقامی به نوکرش به غلامش می گوید که فلان آدم اگه آمد در خانه من فلان چیز را خواست شما بهش بده اگر نیامد بهش نده کاری نداشته باش حالا چه بسا خداوند مقدر این جوری کرده به عمال کارخانه ی ربوبیش که ملائکه هستند این دستور را صادر کرده که اگر بنده ی من شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان آمد تو سجده فلان مطلب را خواست شما بنویسید بهش داده بشود اگر نخواست نه اگر نخواست، نمی خواد بهش کاری نداشته باشید پس این که ممکنه پس اگر کسی نگوید اگر مقدر شده است خب می دهند نه مقدر این جور شده مقدر این جوری شده که اعطاء مسبوق به دعا باشد اعطاء مسبوق به دعا مقدر شده اعطا بدون دعا مقدر نشده این ببینید شما امام هم می فرماید : ( إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلَةً لَا تُنَالُ إِلَّا بِمَسْأَلَةٍ)[[7]](#footnote-7) بسیاری از منزلتها و درجات در پیش خدا یا حوائج در پیش خدا برای انسان هست که تا سوآل نکند تا نخواهد نمی رسد (وَ لَوْ أَنَّ عَبْداً سَدَّ فَاهُ وَ لَمْ يَسْأَلْ لَمْ يُعْطَ شَيْئاً)[[8]](#footnote-8) اگر بنده ای دهان خود را ببندد و از خدا نخواهد چیزی بهش نمی دهد این که تو آیه ی قرآن هم هست : (قُلْ ما يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لا دُعاؤُكُم‏)[[9]](#footnote-9) ببینند مردم آخه خدا خودش این جوری گفته حال ما آمدیم اعمال سلیقه خیر اگر مقدر شده خودش می دهد دیگه دعا نمی خواد خودش فرموده : (قُلْ ما يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لا دُعاؤُكُم‏) اگر حال دعا پیدا نکنید من مقدر اینجوری کرده ام اگر حال دعا پیدا نکنید و از من نخواهید چیزی به شما داده نمی شود مورد اعتنای خدا واقع نمی شوید اینجا هم فرمود : (وَ لَوْ أَنَّ عَبْداً سَدَّ فَاهُ وَ لَمْ يَسْأَلْ لَمْ يُعْطَ شَيْئاً) بعد فرمود : (فَاسْأَلِ تُعْطَ يَا مُيَسِّرُ) بخواه تا داده شود خلاصه خدا از انسان گدایی خواسته کمال انسان در گدایی در پیشگاه خداست ربطش با خدا بریده شود پوچ است خواسته اند انسان مغزدار بشود مغز دار بودن انسان وقتی است که حال دعا پیدا کند (فَاسْأَلِ تُعْطَ) بعد فرمود: (إِنَّهُ لَيْسَ يُقْرَعُ بَابٌ إِلَّا يُوشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ.)[[10]](#footnote-10) بدان هیچ دری این طور نیست که کوبیده شود مگر عاقبت در باز می شود به رویتان اگر یک کسی گدای خیلی سمجی باشد بره دری بکوبد اول هی اعتنا بهش نمی کنند باز هی می کوبد اعتنا نمی کنند عاقبت به ستوه می آیند می گویند چه خبره در را باز می کنند دیگه انسان یک دری را که زیاد کوبید یک دری به رویش باز می شود میگه چه خبره همین قدر دری باز کنند که چی می خواهد خوبه (لَيْسَ يُقْرَعُ بَابٌ) مطمئن باش هیچ دری مکرر کوبیده نمی شود (إِلَّا يُوشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ.)[[11]](#footnote-11) مگر این که عاقبت در به روی کوبنده اش باز می شود خلاصه دعا هم لزوم فطری دارد هم لزوم عقلی دارد هم لزوم شرعی دارد فطرتا عقلا شرعا دعا لازم است اما فطرتا چرا؟ زیرا مخلوق یعنی چه؟ مخلوق هیچ واقعیتی جز فقر و حاجت به خالق ندارد هیچی ندارد اصلا واقعیت مخلوق یعنی چه؟ مخلوق یعنی فقر و حاجت نسبت به خالق مخلوق یعنی از خود هیچ به خالق چیز، وقتی ارتباط با خالق دارد چیز می شود، از او منقطع هیچ و پوچ، مخلوق معنایش اینه، از خود هیچ به خالق چیز، مخلوق یعنی در حدا ذات خودش گدای آویخته ی به خداست و لذا چنین موجودی نمی تواند منفک از حال دعا و تضرع باشد نمی تواند در اصل خلقتش دست به دامن است اصل خلقت انسان فطرتش همینه چون فطرت یک درجه ی عمیق تر از عقل است فطرت یعنی ساختمان خلقت، خود ساختمان خلقت یعنی فطرت اینه ، اصلا انسان در اصل فطرت یعنی در اصل خلقت آویختگی دارد و دست به دامن کمال آویختگی دات وجود اقدس پیغمبر اکرم دارد : (اِنّهُ دَنا فَتَدَلَّى‏) چنان نزدیک شد که آویخته شد (اِنّهُ دَنا فَتَدَلَّى‏) اصلا حقیقت مخلوق همین است اصل خلقتش یعنی دست به دامن حالا منتهی آمده به این عالم و حلقه هایی از شقاوت و گناه روی چهره اش افتاده است و این بینوا را از اون فقر ذاتیش غافل کرده از اون فقر ذاتی غافل شده است ولی بالاخره همین شقی و همین آدم غافل در تنگنای مصائب که افتاد همه ی وسائل که منقطع شد پرده ها زائل می شود اون آویختگی فطرتش که اصل وجود اوست برایش روشن می شود اونجاست که فریاد یا خالقاه ، یا رباه سر می دهدتا در میان وسائل و اسباب غرق است خدا یادش می رود پدر دارم مادر دارم برادردارم خواهر دارم اتومبیل دارم رفیق متشخص دارم فامیل متنفذ دارم همه اش با اینهاست این دارم اون دارم اما یک لحظه ای برای آدم پیش می آید که همه از کار می افتند چنان در تنگنای بلا و مصیبت واقع می شود که همه کنار می روند دیگه نه پدر به داد او می رسد نه زن نه فرزند نه اتومبیل نه خانه نه پول، افتاده در وسط دریا غرقاب دریا هیچ خبری نیست منقطع شده ازش اینجاست که پرده ها زایل می شود رشته هایی که به گردن بسته بود همه مصنوعی بود یک یک باز می شود اون رشته ای که از پدر به گردن بود باز می شود از مادر از زن از فرزند از بین می رود از همه تمام می شود و فقط هم یک رشته باریک و عمیق که مانده فطرت است او باقی می ماند او که باقی ماند دست به همان جا می زند دست به دامن می شود اونجا یا خالقاه یا رباه وقتی در وسط آسمان طیاره به اضطراب افتاده است الآن است که در میان دریا بیفتد او دیده که همه چیز منقطع شده دیگه اونجا اونوقت به اصل فطرت بر می گرده دیگه فریاد یا خالقش بلند می شود پس به حکم فطرت دعا و تضرع لازم ، لازمه ی لاینفک انسان اما به حکم عقل : به حکم عقل عقل می گوید دفع ضرر از خود در حال تمکن لازم است انسانی که می تواند دفع ضرر کند از خودش به حکم عقل واجب است ضرری به انسان متوجه می شود عقل می گوید تا می توانی دفع ضرر کن ولو به صورت محتمل دفع ضرر کن محتمل هم واجب عقلی است تا برسد به دفع ضرر مقطوع، دفع ضرر به حکم عقل واجب عقلی است آنوقت شکی نیست که این دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم دار حوادث است دار مصائب است دار گرفتاریهاست برای انسان و خود انسان هم در معرض این آفات و حوادث واقع شده به هیچ وجه نمی تواند امنیت نسبت به ناملایمات در خودش احساس کند که بگوید من در امانم و هیچ خطری نمی تواند به سمت من بیاید امنیت نمی تواند احساس کند در هر قدمی احتمال می دهد حادثه ای در حال وجودش یا از خارج وجودش پیش بیاید و مستأصلش بسازد در هر لحظه ای احتمال می دهد قلب از کار بیفتد مغز از کار بیفتد سایر حوادث پیدا بشود در هر لحطه ای احتمال این هست از داخل وجودم ا زخارج وجودم حادثه پیش بیاید مستأصلم بسازد خب در یک چنین دنیایی هیچ راه نیست برای رفع خطر موجود چون انسان یا بالفعل در پنجه ی حوادث اسیر است یا بالقوه مصائب در کمین از این دو حال خارج نیست یا انسان بالفعل الآن در پنجه ی حوادث افتاده فقری، مرضی، مصیبتی بدبختی به سراغش آمده همین الآن یا خیر الآن مصیبتی ندارد اما در معرض هست مصائب در کمین هست انسان یا بالفعل گرفتار حوادث است یا بالقوه مصائب در کمین است تنها راه رفع بلای موجود و دفع بلای متوقع برای رفع بلای موجود و دفع بلای متوقع پناه به خالق بردن است و دست گدایی به سوی او دراز کردن فقط و فقط راهش همین است چون جز او کسی نیست جز او کسی نیست که نعمت موجود را بتواند ابقاء کند مطلوب نیامده را بتواند به انسان برساند جز او کسی نیست و لذا به حکم عقل لازمه انسانی که در دنیایی زندگی می کندکه به فرموده مولی (دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَة)[[12]](#footnote-12) انسانی که در یک دنیایی که پیچیده است به تمام حوادث و بلیات و مصائب درش زندگی می کند و خودش هم بیچاره است و ضعیف و ناتوان در پنجه ی حوادث اینه که یک انسانی به حکم عقل باید به پناه خد برود و دست به دعا و تضرع دراز کند ولو الآن بلا ندارد ولو الآن غرق در عافیت است فرض الآن غرق در عافیت در عین حال به حکم عقل واجبه چرا ؟ برای این که همین نعمت موجودی که الآن دارد در یک چشم به هم زدن ممکنه نعمت مبدل به بلا بشود در یک چشم به هم زدن ممکنه نعمت مبدل به بلا بشود در یک چشم به هم زدن لذت مبدل بشود به بدبختی مسرت به مصبت الآن مسرت دارد یک مرتبه مصیبت شد یک لحظه چشم به هم زدن ماشینی منقلب می شود بر می گردد و خانواده ای عزادار می شوند همه دارند کف می زنند و عروسی ، عروس می برند خیلی خوشحال ابدا در خیالشان تصور این نمی رود که الآن این عزا خانه بشود در یک چشم به هم زدن چنان بر می گردد و اوضاع دگرگون می شود که چند خانواده عزادار می شوند توی این ماشین چند نفر بودند و ناگهان افتادند و مردند عروس مرد داماد مرد فلانمرد و تمام چند خانواده عزا دار شدند همانهایی که هیچ احتمال نمی دادند که سالهای بعد هم عزادار بشوند به فاصله ی یک لحظه همه عزادار شدند پس انسانی که غرق در عافیت است باید او هم به پناه خدا برود تا برسد به اونی که غرق در بلاست و لذا چه عمیق است کلام مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام که می فرماید: (مَا مِنْ‏ أَحَدٍ ابْتُلِيَ‏ وَ إِنْ عَظُمَتْ بَلْوَاهُ بِأَحَقَّ بِالدُّعَاءِ مِنَ الْمُعَافَى الَّذِي لَا يَأْمَنُ الْبَلَاءَ.)[[13]](#footnote-13) یعنی هیچ انسان گرفتاری سزاوار نیست برای دعا کردن انسان غرق در عافیت یعنی نه خیال کنید که فقط انسان گرفتار موظف به دعاست نه انسان غرق در عافیت هم موظف به دعاست برای این که (الْمُعَافَى الَّذِي لَا يَأْمَنُ الْبَلَاءَ.) آنکه امنیت از بلا ندارد که مگر می تواند خدا بیمه کند خود را بگوید هر چه دارم همه نگه می دارم مالک نفس خودش نیست تا بتواند مالک چیزهای خازج از خودش باشد و لذا می فرماید هیچ انسان گرفتاری سزاوارتر نیست به دعا از انسان غرق در عافیت برای اینکه (الْمُعَافَى الَّذِي لَا يَأْمَنُ الْبَلَاءَ.) از بلا امنیت ندارد پس ملاحظه فرمودید به حکم عقل هم دعا واجبه، به حکم فطرت که گفتیم اصلا ساختمان انسان فقر است و بیچارگی و احتیاج و آویختگی هیچ چنین ساختمانی نمی تواند جدا بشه باید حتما آویخته باشد به حکم عقل هم که گفتیم دفع ضرر واجب عقلیه خب انسان در محیطی زندگی می کند که همه اش ضرره یا ضرر بالفعل است یا ضرر بالقوه به حکم عقل دفعا و رفعا واجبه که به پناه خدا برود هم دفع بلای موجود هم رفع بلای متوقع از خدا بخواهد پس به حکم عقل واجبه به حکم عقل واجبه و لذا اصلا حقیقت بندگی را دعا معرفی کرده است

**بقیه صدا ضبط نشده**

1. سوره ی بقره آیه 186- [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره ی بقره آیه 186- [↑](#footnote-ref-2)
3. عده الداعی ص29- [↑](#footnote-ref-3)
4. همان - [↑](#footnote-ref-4)
5. - عده الداعی ص29 [↑](#footnote-ref-5)
6. همان - [↑](#footnote-ref-6)
7. عده الداعی ص29- [↑](#footnote-ref-7)
8. همان - [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره ی فرقان آیه 77- [↑](#footnote-ref-9)
10. عده الداعی ص29- [↑](#footnote-ref-10)
11. همان - [↑](#footnote-ref-11)
12. نهج البلاغه صبحی ص348- [↑](#footnote-ref-12)
13. امالی صدوق ص265- [↑](#footnote-ref-13)